

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Children

کودکان

داکتر عباس آزادیان

اهمیت روابط اولیه کودک در خانواده

به ادامه گذشته

فصل هفتم:

تکامل شخصیت پروژه تمامی عمر

از من سوال شده است که شما بر روی سالهای اول زندگی تاکید زیادی کرده اید و گفته اید که شخصیت انسان بیشتر در این سالها شکل میگیرد. پس تکلیف بقیه سالهای زندگی چه میشود؟ آیا همه تجربیات تلخ و شیرین انسان در طول سالهای بعدی عمر تأثیری بر رشد شخصیت فرد ندارد؟

قبلاً به بعضی از مطالعات که بر استواری شخصیت انسان در طول زمان تأکید میکند اشاره کرده ام. به طور مثال من اشاره کردم که در یک کار تحقیقاتی شخصیت انسانها در ۳ سالگی ارزیابی شد و سپس ۲۰ سال بعد گروهی دیگر، بدون اطلاع از ارزیابیهای اولیه، شخصیت این افراد را دوباره درجه بندی کردند و حدود ۷۵٪ افراد ارزیابی مشابه ارزیابی اولیه داشتند. یعنی علیرغم گذشت ۲۰ سال جنبه های اصلی شخصیت این افراد ثابت مانده بود.

به نظر می آید اصل سوال مطرح شده این است که "اگر مسائل و مشکلات اساس سالهای اولیه زندگی تأثیر منفی در شخصیت فرد داشت آیا امید تصحیح اشتباهات و جنبه های منفی وجود دارد یا نه؟"

لازم است در اینجا اشاره شود که فروید شاید اولین کسی بود که مراحل رشد فرد را تقسیم بندی کرد. تقسیم بندی فروید اولاً تأکید بر غرایز جنسی داشت. ثانیاً تقسیم بندی او در ابتدای دوره بلوغ متوقف میشود و از آن فراتر نمیرود. گویا که سالهای بعدی، عمر از نظر فروید، اهمیت زیادی در رشد فرد نداشت.

مطالعات فراوان بعدی محدودیت جدی عقاید فروید را نشان داده است. از جمله این امر که رشد و تحول انسان پدیده ای است که در تمامی عمر انسان ادامه پیدا میکند. خرابیها و معماری غلط اولیه در محیط سالم اجتماعی بعدی میتواند تصحیح شود و انسان میتواند سلامت شخصیتی خود را بازیابد. از طرف دیگر یک شخصیت سالم در شرایط غلط و مخرب اجتماعی میتواند متلاشی شود و به بیراهه برود. شاید این امر در کشور ما به خصوص بعد از سالهای ۱۳۵۷

بیشتر از هر جایی قابل مشاهده باشد. چه بسا انسانهای سالم و پرشوری که در منجلاب چهارچوب ویرانگر اجتماعی اسیر شده و در نهایت تسلیم این شرایط ویرانگر محیط شدند و به انحراف کشیده شدند. پس برای بهبود و تغییر شخصیت همیشه امکان وجود دارد به شرطی که خود فرد بخواهد و بتواند نواقص شخصیتی خود را ببیند و در صدد تغییر آن باشد و به شرطی که در شرایط مناسب محیطی قرار بگیرد.

اریک اریکسون روانکاو آلمانی الاصل، یکی از محققان برجسته ای بود که آزمایشگاه خود را به میان مردم برد و به مشاهده گروه‌های مختلف اجتماعی در محیط طبیعی آنان پرداخت. ایشان افکار فروید را گسترش داد و این مسئله را مطرح کرد که تکامل شخصیت انسان از مراحل مختلفی میگذرد که از قبل تعیین شده است و در تمامی عمر انسان ادامه می‌یابد. باور ایشان این بود که هر مرحله ای وظایفی را به عهده دارد و رشد شخصیت بستگی دارد به اینکه وظایف آن دوره عمر انجام شده است یا نه و آیا فرد به هدف آن مرحله رسیده است یا نه؟ من در مورد مراحل اولیه رشد و تکامل سالهای اولیه کودکی در قسمتهای قبلی نوشته ام و در اینجا به آن نمیپردازم. اجازه بدهید به مراحل بعدی بپردازم.

پسر ۱۶ ساله ای به من مراجعه کرد. ایشان در ۱۰ سالگی به همراه خانواده از ایران به کانادا مهاجرت کرده بود. ایشان درگیر تناقضهای مختلف بود و میگفت نمیداند چه کسی است و چه میخواهد. این نوجوان از یک طرف با مسائل فرهنگی ایران رشد کرده بود و هنوز هم در خانواده در آن چهارچوب فرهنگی قرار داشت. از طرف دیگر در مدرسه و در اجتماع و به خصوص در میان دوستان به جانب فرهنگ دیگری کشانده میشد. این نوجوان نمیدانست که کدام راه درست است و چه کار باید بکند. گیج و سرگشته بود و مانده بود که به کدام گروه تعلق دارد. به من میگفت: "نمیدانم کیم، کجایم و چه میخواهم. خانواده یک چیز میگویند و محیط چیز دیگر. گیج و سرگردانم."

در واقع این نوجوان درگیر مسئله اساسی جوانان در سالهای اولیه بلوغ میباشد یعنی مسئله یافتن هویت. عمده ترین تضاد در این مرحله تضاد بین "هویت یابی" در مقابل "سرگشتگی شخصیت" میباشد.

عناصر مهم دوران کودکی در مرحله نوجوانی انسجام قویتری می‌یابند و فرد هویت شخصی و اجتماعی پیدا میکند. این تلاش برای یافتن هویت نشانگر نیاز همگانی است به درک خود به عنوان فردی که علیرغم داشتن جنبه های مشترک با سایر انسانها از آنها جدا است. ایجاد و یا یافتن هویت باعث تداوم فعالیت فرد در زمان میشود. هویت یابی به نوجوان امکان میدهد که جایگاه خود را در جامعه بداند و ارتباط سالمتری با محیط ایجاد کند زیرا امکان این را پیدا میکند که آن تصویری که از خودش دارد را با تصور دیگران از خودش هماهنگ کند. از این طریق درک فرد از خود با واقعیت اجتماعی ارتباط پیدا میکند.

در مقابل شکست در هویت یابی به گیجی و سردرگمی منجر میشود. این سردرگمی هویتی میتواند منجر به طرد شدن فرد از طرف دیگران یا جامعه بشود و نقش و جایگاه فرد در جامعه نا مشخص بماند.

پسر ۱۶ ساله ای را در نظر بگیرید که وقتی با دختری دوست شد مادرش سراسیمه پیش من آمد که "دکتر کاری برای من بکنید نمیدانم پسر من به چه چاهی خواهد افتاد." این مادر با ایجاد مشکلات فراوان بالاخره این رابطه را به هم زد. بعد از ۶-۵ ماه این مادر دوباره و سراسیمه به نزد من آمد که "دکتر کمک کن چون فکر میکنم پسر من همجنس گرا شده باشد." پرسیدم چرا؟ جواب داد که چون میبیند این پسر هیچ گرایشی به دخترها ندارد و فقط با پسرها دوست است و با چند تا از آنها صمیمی است. این مادر موفق شد که این روابط را هم به هم بزند. اکنون بعد از ۲ سال این پسر تنها و گوشه گیر است. پسری که از لحاظ درسی بسیار موفق بود اکنون در دبیرستان درجا میزند و هیچ میل به درس خواندن ندارد و گیج و سرگشته است. این پسر از لحاظ اجتماعی هم گوشه گیر است و میل به ایجاد رابطه با هیچ کس ندارد.

اگر این مادر به جای نگرانیهای بیجا به پسر خود اعتماد کرده بود و نیازهای او را در ایجاد ارتباط با هم سنهای خود - چه دختر چه پسر - و گسترش تواناییهای اجتماعی او درک کرده بود میتوانست به او اعتماد به نفس مضاعف بدهد و امکان هویت یابی را برای نوجوان خود فراهم کند. این "هویت یابی" باعث ایجاد هدفمندی فردی و ارتباطهای سالم اجتماعی میشود.

پس سنین اولیه بلوغ و نوجوانی زمانی است که مسئله هویت یابی و پاسخ به این سوال که من کیم، از کجا آمده ام و چه ارتباطی با دیگران و جهان اطراف خود دارم از اهمیت اساسی برخوردار میشود. نیافتن جواب مناسب به بی هویتی منجر میشود و نوجوان به فردی دنباله رو و وابسته بدل میشود و یا حتی خود را از جامعه کنار کشیده و از انجام وظایفی که جامعه از فرد انتظار دارد اجتناب میکند.

اکنون مرد ۳۴ ساله ای را در نظر بگیرید که دیروز به من مراجعه کرد. ایشان هنوز ازدواج نکرده، از افسردگی و اضطراب شدید رنج میبرد و هیچ کاری نمیکند. ایشان مدتهای طولانی به مواد مخدر معتاد بوده و در یک کلینیک مخصوص اعتیاد به دنبال ترک اعتیاد خود است و در این کار هم چندان موفق نیست. ایشان آمده بودند که از من کمک بگیرند و تقاضای حکم "از کار افتادگی" داشتند.

در واقع این مرد نتوانسته است وظایف اساسی سالهای اولیه بزرگسالی (۲۰ تا ۴۰ سالگی) را با موفقیت از سر بگذراند. در این سالها انسان روابط عمیق و با ثبات با دیگران ایجاد میکند. نهایت این توانایی منجر به ایجاد رابطه ای صمیمانه و عاشقانه که منجر به همسر برگزیدن و خانواده ایجاد کردن میشود، یعنی ایجاد نوعی رابطه عمیق عاطفی و جنسی. از طرف دیگر در این سالها انسان در معرض فعالیتهای اجتماعی و تولید اقتصادی قرار میگیرد. اگر انسان بتواند این مرحله رشد را به خوبی طی کند در واقع نقشی مولد و خلاق در جامعه به عهده میگیرد و از روابط نزدیک و صمیمی در خانه و در اجتماع برخوردار میشود.

شکست در این مرحله زندگی به انزوایی و بی عملی و بی تحرکی اجتماعی ختم میشوند. حاصل انسانی است که برنامه و کارهای خود را به آینده های نا معلوم موکول میکند، آینده ای که هیچگاه نمی آید، و از نزدیکی به دیگران و عمل کردن اجتناب میکند.

تکیه اصلی من این است که:

- ۱- تحول شخصیت انسان محدود به سالهای اولیه کودکی نیست.
- ۲- این تحول در سالهای بعدی زندگی و تا هنگام مرگ میتواند ادامه یابد.
- ۳- اشتباهات و تأثیرات مخرب محیط اولیه کودکی در سالهای بعدی عمر میتواند خنثی شود و شخصیت انسان بهبود یابد.
- ۴- اگر شرایط این سالهای بعدی مناسب نباشد میتواند شخصیت سالم را در هم بشکند و انسانهای نا هنجار بار بیاورد. من این امر را به خصوص بعد از مهاجرت فراوان دیده ام. مسلماً عزیزان خواننده تأثیرات مخرب روحی و روانی شکست اجتماعی انقلاب ایران در دهه ۱۳۶۰ را در کل جامعه و در مورد افراد دور و بر خود مشاهده کرده اند. من به مسئله مهاجرت در آینده خواهم پرداخت.
- ۵- مسئله مهم دیگر این است که باید وظیفه یک مرحله رشد کم و بیش به پایان برسد تا فرد به مرحله بعد برسد. دلیلی ندارد که نوجوان و جوان را هل بدهیم که هرچه سریعتر بزرگ بشود، دو تا کلاس را یکی کند و غیره. وقتی یک نو جوان "به اصرار والدین" با کوشش فراوان خود را در سن ۱۵ سالگی وارد دانشگاه میکند امکان زیادی برای

سرخوردگی و شکست در مقابل خود دارد. این نوجوان امکان عدم موفقیت در ایجاد ارتباط نزدیک و صمیمانه با جوانانی که چند سال از او بزرگترند را در پیش روی خود دارند.

همانگونه که اشاره کردم رشد شخصیت تا هنگام مرگ هم ادامه پیدا میکند. در سالهای پایان عمر مسئله اصلی که در برابر انسان آن قرار میگیرد مسئله یک پارچگی شخصیت است. در این سالها انسانی که باز نشسته شده و نقش کمتری در اجتماع دارد به بررسی زندگی خود میپردازد. اگر فرد احساس کند که از امکانات نهفته درونی خود استفاده مناسبی کرده، به زندگی خود معنی و نظم داده و در مجموع کارهایی که در زندگی کرده مثبت بوده است، احساس رضایتی خاص می یابد و میتواند ارتباطی سالم با سایر اعضای خانواده و به خصوص با نوه های خود داشته باشد و فردی با نشاط باشد و در نهایت با آرامش به استقبال مرگ برود. و الا دچار ناامیدی و یأس میشود، از مرگ میهراسد، دچار گوشه گیری و افسردگی شدید میشود.

پس به طور خلاصه: شکی نیست که بنیادهای اساس شخصیت انسان در دوره کودکی گذاشته میشود. اما رشد انسان محدود به این سالها نیست. در هر مرحله ای از زندگی انسان وظایف مهم و اساسی در مقابل خود دارد. نوجوان در جستجوی هویت یابی و استقلال است، سالهای اولیه بزرگسالی به تشکیل خانواده و یافتن جایگاه اقتصادی- اجتماعی تعلق دارد و در سالهای آخر عمر و در هنگام مقابله با مرگ انسان به جمع بندی زندگی خود و نقش خود در جامعه میپردازد.

انسان میتواند کمبودهای یک مرحله زندگی را با کار سختتر در مرحله بعدی جبران کند. در مقابل با سهل انگاری و بی توجهی و یا به خاطر محیط نا مساعد انسان میتواند حاصل مثبت مراحل قبل را از دست بدهد و دچار انواع انحرافها بشود.

هدف ما باید ایجاد آن چنان جامعه ای باشد که امکانات مساعد رشد را در اختیار اعضای خود قرار دهد. جامعه ای که عقاید از پیش آماده شده را به زور به فرد تحمیل نمیکند و به او امکان کاوش و یافتن میدهد. جامعه ای که دوست داشتن و در کنار هم بودن و تحمل مخالف را تشویق میکند.

در فصل آینده به بررسی تأثیر شرایط اقتصادی و اجتماعی بر رشد شخصیت کودکان میپردازیم.

فصل هشتم:

تأثیر شرایط اقتصادی

بعضی از خوانندگان مطرح کرده اند که در این نوشته ها تنها روی روابط فردی تکیه کرده ام و نقش مسائل اقتصادی و اجتماعی را در رشد شخصیت نادیده گرفته ام. در این نوشته به نقش مسائل اقتصادی و اجتماعی در رشد شخصیت و تأثیر آن بر رابطه والدین و کودک میپردازم.

شکی نیست که کودکان در درون جامعه زندگی میکنند و عوامل اجتماعی و از جمله شرایط اقتصادی در رشد کودک و پرورش شخصیت او و در نهایت سلامتی روانی او تأثیر میگذارد. این تأثیر میتواند مستقیم باشد و یا غیر مستقیم.

مردی ۴۴ ساله را در نظر بگیرید که ۴ سالی است به کانادا مهاجرت کرده است. ایشان دو جوان دارد که در سالهای آخر دبیرستان درس میخوانند. ایشان توانسته اند رستورانی باز کنند و در آن به کار مشغول میباشند. ایشان به خاطر تنش و اضطراب فراوان و مشکلات خانوادگی به من مراجعه کرده اند. او میگوید: "صبح ساعت ۶:۰۰-۶:۳۰ از خانه خارج میشوم و شب ساعت ۱۱ به خانه بر میگردم."

فشار مالی زیاد و کار طاقت فرسا برای این پدر وقت چندانی نمیگذارد که رابطه ای با پسران جوان خود ایجاد کند و به عنوان مشاور حضوری فعال در زندگی آنها داشته باشد. فاصله پدر و پسران به تدریج بیشتر شده است و اکنون از علایق و فعالیت‌های همدیگر کمتر اطلاعی دارند. در ۲-۳ سال اخیر افکار و عقاید و رفتار بچه ها بسیار عوض شده است. پدر اطلاع چندانی از این تغییرات ندارد. به دلیل این فاصله و عدم اطلاع از علایق مشترک، درگیریها و تنش مداوم بین این پدر و پسران جوانش وجود دارد. شدت درگیری به جایی رسیده که پسر بزرگتر قبل از پایان دبیرستان قصد خروج از خانه و استقلال را دارد. پدر با عصبیت با این خواست مقابله میکند.

مورد بالا نشان میدهد که نبود وقت در نتیجه مشکلات اقتصادی احساس گناه، عصبیت بسیار و کم تحملی قابل توجهی در ارتباط با کودکان ایجاد کرده است. عواقب این روابط نا هنجار میتواند دراز مدت بوده، انسجام خانوادگی را به هم ریخته و روند رشد شخصیت را در هم بریزد.

مطالعات متعددی به رابطه مسائل اقتصادی و تأثیر آن بر خانواده پرداخته اند. بعضی از این مطالعات نشان میدهند که کارگرانی که شغلشان اطاعت از کارفرما را ضروری میکند در تربیت فرزندان خود بر پیروی و اطاعت تأکید میکنند. در مقابل والدینی که در محیط کار به خلاقیت احتیاج دارند کودکانی مستقل تربیت میکنند. یعنی نوع رابطه فرد در خانواده متأثر است از نوع روابط اجتماعی- اقتصادی او.

مطالعات دیگر نشان میدهد که مشکلات و فشارهای شهر نشینی بیماریهای روانی بیشتر و بزهکاریهای فراوانتری را به وجود می آورد. شکی نیست که تأثیرات نا هنجار شهر نشینی میتواند تنشها و آشفتگیهای خانوادگی فراوانی به وجود آورد که به همه اعضای خانواده و از جمله به کودکان منتقل میشود. در مطالعه ای در شهر لندن انگلستان وقتی خانواده ها به روستاهای خود بازگشتند میزان بزهکاری در میان پسرها کمتر شد.

مطالعات دیگر نشان میدهند که مادران تنها که حمایت اقتصادی- اجتماعی چندانی ندارند محدودیت بیشتری برای فرزندانشان قایل میشوند و بیشتر آنها را تنبیه میکنند. مادران تنها که از حمایت خانواده و دوستان برخوردارند در فرزند پروری تنش کمتری دارند، در مورد خود و فرزندان خود نگاه مثبت تری دارند، از فرزندان خود بهتر مراقبت میکنند و کمتر فرزندان خود را طرد میکنند. طبیعتاً این تفاوت برخورد به کودکان منتقل میشود و در رشد شخصیت آنها تأثیر میگذارد. شکی نیست که نداشتن پشتوانه اجتماعی در این مادران تنها احساس عدم اعتماد به نفس و نگرانی مداوم در مورد سرنوشت آتی کودکان به وجود می آورد. این نگرانیها باعث عصبانیت مزمن مادرها و برخورد نادرست با کودکان میشود.

تخمین زده میشود که در آمریکا بیش از دو میلیون انسان بی خانمان زندگی میکنند. عمده این افراد خانواده هایی هستند که همراه با فرزندانشان از یک سر پناه موقتی به سر پناه موقتی دیگر میروند و از زندگی خانوادگی به مفهوم واقعی آن برخوردار نیستند. شرایط زندگی در این سرپناها بسیار ناگوار است و سطح بهداشت پایین، محیط پر سر و صدا است و کثیف. کودکان درست تغذیه نمیشوند و والدین اغلب افسرده اند و مضطرب و در اطراف این اقامتگاهها مواد مخدر غوغا میکند. در نظر بگیرد کودکانی را که در فقر زندگی میکنند، توان یادگیری کمتری دارند و از امکانات تحصیلی پایین برخوردارند. حاصل این است که این کودکان در آینده هم زندگی فقیرانه ای خواهند داشت. این کودکان خانه ای با ثبات ندارند که بتواند برنامه ای منظم برای درس خواندن داشته باشند و آینده بهتری را برای خود ایجاد کنند. این کودکان در ضمن شخصیتی عصبی و مضطرب پیدا میکنند.

سه کودک ۹، ۷ و ۶ ساله را برای بررسی روحی - روانی پیش من آوردند. معلمهای مدرسه متوجه شده بودند که این کودکان در ظرف آشغال مدرسه دنبال غذا میگشتند. بررسیهای من نشان داد که این سه کودک در خانواده ای بسیار فقیر

به دنیا آمده اند. خانواده وقتی کودک سوم تازه به دنیا آمده بود به کانادا مهاجرت کرد. در کانادا هم خانواده در فقر و تنگدستی فراوان زندگی میکرد. به خاطر وجود خشونت در خانواده سازمان دفاع از کودکان درگیر شده، کودکان را از خانواده جدا میکند. این سازمان نگهداری این کودکان را به خانواده دیگری میسپارد. متأسفانه سرپرستان این سه کودک به جای استفاده از پول دولتی در خدمت رشد این سه کودک، به آنها بی توجه بودند و غذای کافی در اختیار آنها قرار نمیدادند. دو کودک کوچکتر هنوز شبها در جای خود ادرار میکردند، در مدرسه عصبی بودند و منزوی و از لحاظ درسی بسیار نا موفق. همانگونه که اشاره شد در ظرف آشغال دنبال غذا میگشتند.

من توصیه کردم که سرپرستی این کودکان از این خانواده گرفته شود و به خانواده ای دیگر سپرده شود و سازمان دفاع از کودکان حضور فعالتری در مراقبت آنها داشته باشد. برای کودکان دارویی هم پیشنهاد نکردم زیرا مسایل روحی آنها را نشانی از شرایط اقتصادی و خانوادگی آنها میدیدم.

بعد از ۶ ماه که این سه کودک را دوباره دیدم از زمین تا آسمان عوض شده بودند. هیچ اثری از بیماریها نمانده بود، از شب ادراری خبری نبود و بازدهی تحصیلی آنها رشد چشمگیری داشت. این نمونه ها به روشنی تأثیر عوامل محیطی در سلامت روحی و روانی را نشان میدهد.

کودک آزاری از مسایل مهم دیگری است که باید به آن توجه شود. در آمریکا در هر سال بیش از یک میلیون کودک مورد آزار قرار میگیرند، زخمی میشوند، نقص عضو پیدا میکنند و مورد آزار جنسی قرار میگیرند. مطالعات متعدد نشان میدهد که وضعیت بد اقتصادی و اجتماعی خانواده احتمال کودک آزاری را بیشتر میکند. این مطالعات نشان میدهد که میزان کودک آزاری در میان افراد کم بضاعت، والدین بیسواد و خانواده های پر جمعیت بیشتر است. درجه کودک آزاری به میزان بیکاری در جامعه هم ارتباط دارد و همراه آن بالا میرود.

شکی نیست که کودکان آزار دیده و آسیب دیده دچار ناهنجاریهای روانی میشوند. این کودکان بیشتر دست به نا فرمانی میزنند، انزوا پیشه میکنند و پرخاشگر میشوند. بسیاری از این کودکان وقتی پدر و یا مادر میشوند، همان الگوهای رفتاری را در رابطه با کودکان خود به کار میبرند.

در اکثر جوامع غربی در ربع قرن گذشته شاهد سه پدیده بوده ایم: ۱- افزایش تعداد کودکانی که زیر خط فقر زندگی میکنند، ۲- افزایش تعداد مادرانی که وارد بازار کار شده اند و ۳- افزایش تعداد مادران بدون همسر که سرپرستی خانواده را به عهده دارند.

حاصل این تغییرات و بی توجهی سیستم سرمایه داری به مشکلات ناشی از این تغییرات این است که ۳۰-۲۰٪ کودکان در آمریکا و کانادا در زیر خط فقر زندگی میکنند. اختلاف درآمد بین خانواده های پر درآمد و کم درآمد بسیار بیشتر از این اختلاف در سال ۱۹۷۰ است. همانگونه که گفتیم مطالعاتی که به بررسی تأثیر فقر پرداخته اند نشان میدهند که وقتی درآمد خانواده کاهش می یابد مشکلات رفتاری کودکان بیشتر میشود. به مقدار زیادی از این تغییر رفتار کودکان وابسته به رفتار پدران است. همانطور که اشاره شد پدرانی که دچار فشار اقتصادی شده اند بیشتر فرزندان خود را تنبیه میکنند و کودکان هم با داد و فریاد و عصبانیت و خشم واکنش نشان میدهند. پدران غیر شاغل کمتر از پدران شاغل به فرزندان خود محبت میکنند. در عین حال نشان داده شده است که فرزندان خانواده هایی که دچار کاهش درآمد شده اند بیشتر دچار مشکلات اجتماعی میشوند و مشکلات جسمانی - مانند درد معده - فراوانتری داشته اند. این خانواده ها انتظارات و توقعات تحصیلی کمتری از کودکان خود دارند. جالب توجه است که در خانواده های فقیری که پدر گرمی رفتار خود را حفظ کرد و مادر نقش حمایت گرانه داشت تغییر درآمد خانواده تأثیری منفی در رفتار کودکان نداشت.

این مطالعات، تجارب شغلی من و مسلماً تجارب بسیاری از شما این نکته را تأیید میکند که سیستم اجتماعی و شرایط اقتصادی خانواده بر ارزشها و اعتقادات فرهنگی خانواده، نحوه رفتار اعضای خانواده با هم و بر نحوه رشد شخصیت کودکان تأثیر میگذارد. شکی نیست که اگر سیستم حاکم بر کشور مشوق حضور دولت و نهادهای دولتی و غیر دولتی برای تقویت بنیه خانواده های فقیر باشد امکانات فراوانتری برای این خانواده ها فراهم میشود و بسیاری از تأثیرات منفی فقر را میتوان از بین برد. چهارچوب اقتصادی حاکم و سیاستهای اقتصادی و مالی و جهت گیریهای سیاسی دولتها بر خانواده ها و از آن طریق بر روابط درون خانه و در نهایت رشد شخصیت کودک تأثیر میگذارد.

اگر از زاویه تئوری به این مسئله بنگریم باید در نظر بگیریم که انسان نیازهای فراوانی دارد. این نیازها با زمان تغییر میکنند. رفع این نیازها مسئله اصلی انسان است و اهداف خود را در چهارچوب رفع این نیازها تعیین میکند.

ابراهام مازلو روان شناس آمریکایی به مطالعات نیازهای مختلف انسان پرداخت. مطالعات او تحت عنوان "هرم مازلو" معروف شده اند. در مطالعات خود در بین میمونها، مازلو متوجه شد که رفع بعضی نیازها بر سایر نیازها تقدم می یابد. برای مثال در صورت گرسنگی و تشنگی، رفع تشنگی تقدم می یابد. بر طبق این نظر نیازهای انسان به ترتیب اهمیت شامل موارد زیر میباشد:

۱- نیازهای فیزیولوژیک (مثل نیاز به هوا، آب، غذا، نیاز به فعالیت، خواب و غیره)

۲- نیاز به احساس امنیت و احساس اعتماد به محیط

۳- نیاز به عشق و تعلق داشتن

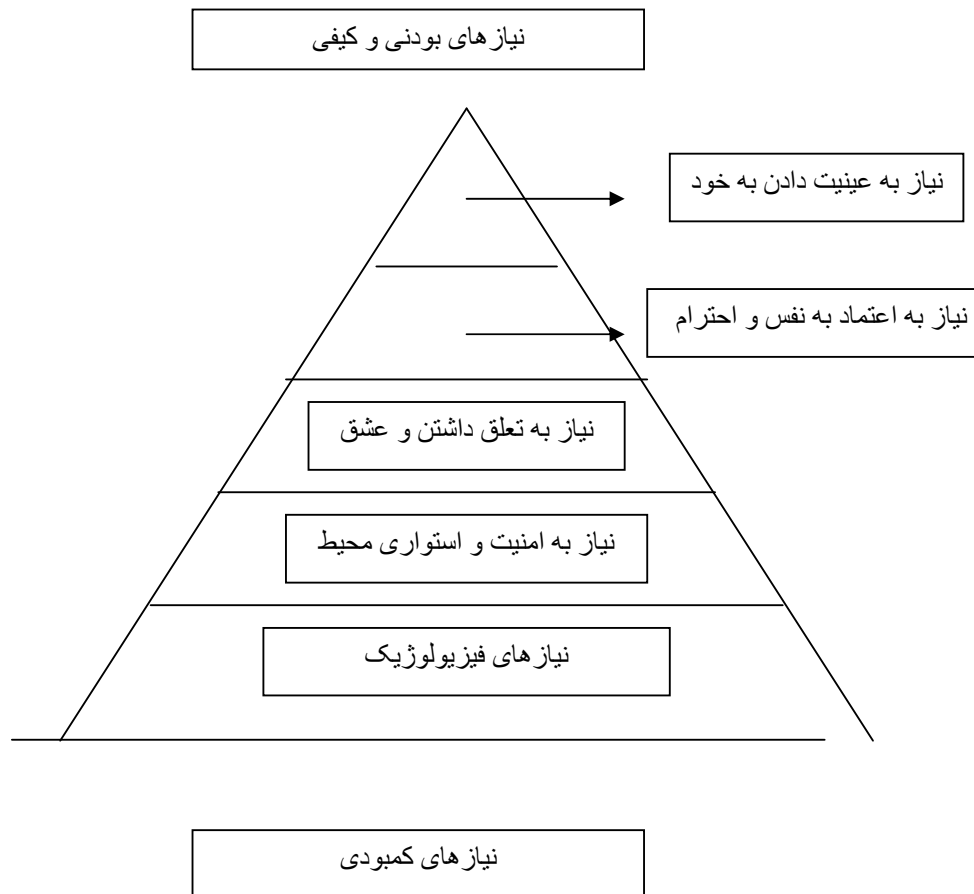
۴- نیاز به اعتماد به نفس و ارزشمند بودن

۵- نیاز به تحقق رساندن تواناییها، نیاز به اوج رسیدن

این هرم خصوصیات خاصی دارد: الف) هر چه به قاعده هرم نزدیکتر باشیم نیازها حیاتی ترند، ب) نیازهای قاعده ای هرم نیازهای مادی، ملموس و ضروری میباشد. پ) هر چه به سطح هرم نزدیکتر شویم نیازها متعالیتر و غیر مادیتر میشوند، ت) تنها وقتی نیازهای اساسی برآورده شده باشند فرد به فکر نیازهای متعالیتر خود می افتد، ث) نیازهای انسانها در زمانهای مختلف متفاوت است و از نیازهای اساسی به نیازهای متعالی تغییر میکند، ج) این نیازها جنبه ای درونی دارند و تحمیلی نیستند.

به طور خلاصه شرایط اقتصادی اجتماعی تأثیری عمیق و اساسی بر رفتار انسانها از جمله کودکان میگذارد. هنگامی که خانواده با فقر دست و پنجه نرم میکند انتظار توجه به رشد فرهنگی-اجتماعی داشتن از خانواده و انتظار توجه به نیازهای عالیتر داشتن از کودک دشوار است. وظیفه جامعه و از جمله نهادهای عمومی و دولتی است که در جهت ریشه کن کردن فقر عمل کنند. ریشه کن کردن فقر امکانات درونی انسانها را آزاد میکند و این امکانات میتوانند در جهت تعالی جامعه به کار بروند. متأسفانه در کشورهای غرب پروسه عکس در جریان است یعنی درصد افرادی که در زیر خط فقر زندگی میکنند رو به افزون است.

به عنوان سرپرست خانواده وظیفه ما والدین است که علیرغم شرایط اقتصادی خود امکانات مناسبی برای رشد کودکان خود فراهم کنیم. ما وظیفه داریم آنها را در مقابل حوادث مختلف و در مقابل انواع آزارها مراقبت کرده و این امکان را فراهم کنیم که فارغ از نگرانی در مورد نیازهای اولیه زندگی، توجه و انرژی خود را معطوف مسائل عالیتر انسانی مثل تحصیل کنند. اگر کودک یا نوجوان ما احساس امنیت نکند، احساس نکند که مورد عشق و علاقه است، احساس نکند که مورد احترام دیگران است و احساس اعتماد به نفس نداشته باشد نمیتواند به فکر استفاده از توانهای نهفته خود باشد.



در بخش بعدی و به طور موقت توجه خود را معطوف به مسائل مهاجرت خواهیم کرد. در اینجا مایلم از بعضی از دوستان که نقش مهمی در این نوشته ها داشتند تشکر بکنم. در درجه اول مایلم از دوست عزیزم خانم شیدا بامداد که عامل اصلی شروع این نوشته ها شد تشکر کنم. همینطور از تمامی بیماران خود و دوستانی که اجازه دادند داستانهای آنها با تغییرات کوچک در این نوشته ها و نوشته های آینده منعکس بشود سپاسگذارم. بدون داستانهای زندگی آنها این نوشته ها خشک و نا مربوط میشد. همینطور مایلم از خانم لاله عزیزی که نقش بسیار مهمی در تهیه و آماده شدن این نوشته ها دارند تشکر کنم که بدون اخم و بد اخلاقی با دستورهای گاه و بیگاه - و بیشتر بیگاه من - کنار می آیند